



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۱۶

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: یاسر سعادت‌ی

مقدمه

در درس قبل بیان شد که دو نظریه در مورد موضوع له اسم جنس وجود دارد
 الف) موضوع له ماهیت مطلقه باشد، که نظریه اصولیون در قبل از سلطان‌العلما بوده است.
 ب) موضوع له ماهیت مهمله باشد، که نظریه سلطان‌العلما و متأخرین از وی می‌باشد.
 شهید صدر نیز مانند متأخرین از سلطان‌العلما، نظر ایشان را پذیرفته‌اند؛ لذا برای اثبات اطلاق به راهی دیگر غیر از
 دلالت لفظی نیاز داریم. طریقه دیگری که از سوی محققین ارائه شده است، اثبات اطلاق به وسیله تمسک به ظهور
 حال متکلم می‌باشد که «قرینه حکمت» نامیده شده است.
 در این درس به تبیین قرینه حکمت و مقایسه آن با قاعده احترازیت قیود پرداخته و به اشکالی که برخی به این
 قاعده وارد نموده‌اند، پاسخ داده می‌شود.

متن درس

[و الصحيح هو الوجه الأول؛ لأن الوجدان العرفي شاهد بأن استعمال الكلمة في المقيد على طريقة تعدد الدال والمدلول ليس فيه تجوؤ. و على هذا الأساس نحتاج في إثبات الإطلاق إلى طريقة أخرى؛..... فلا يتاح تطبيق قاعدة احترازية القيود عليه].

و الطريقة الأخرى هي ما يسميها المحققون المتأخرون بقرينة الحكمة، و جوهرها التمسك بدلالة تصديقية لظهور عرفي سياقي آخر غير ذلك الظهور الحالى السياقي الذى تعتمد عليه قاعدة احترازية القيود، فقد عرفنا سابقا أن هذه القاعدة تعتمد على ظهور عرفي سياقي مفاده: إن ما يقوله يريد حقيقته، و يوجد ظهور عرفي سياقي آخر مفاده: أن لا يكون شيء دخيلا و قيذا في مراده الجدى و حكمه و لا يبينه باللفظ؛ لأن ظاهر حال المتكلم أنه في مقام بيان تمام مراده الجدى بخطابه، و حيث إن القيد ليس مبينا في حالة عدم نصب قرينة على التقييد فهو إذا ليس داخلا في المراد الجدى و الحكم الثابت، و هذا هو الإطلاق المطلوب. و هكذا نلاحظ أن كلا من قرينة الحكمة التى تثبت الإطلاق و قاعدة احترازية القيود تبتنى على ظهور عرفي سياقي حالى غير الظهور العرفي السياقي الحالى التى تعتمد عليه الأخرى. فالقاعدة تبتنى على ظهور حال المتكلم في أن ما يقوله يريد، و قرينة الحكمة تبتنى على ظهور حال المتكلم في أن كل ما يكون قيذا في مراده الجدى يقوله في الكلام الذى صدر منه لإبراز ذلك المراد الجدى، أى أنه في مقام بيان تمام مراده الجدى بخطابه. و قد يعترض على قرينة الحكمة هذه: بأن اللفظ إذا لم يكن يدل بالوضع إلا على الطبيعة المحفوظة في ضمن المقيد و المطلق معا، فلا دال على الإطلاق، كما لا دال على التقييد، مع أن أحدهما ثابت في المراد الجدى جزما؛ لأن موضوع الحكم في المراد الجدى إما مطلق و إما مقيد، و هذا يعنى أنه على أى حال لم يبين تمام مراده بخطابه، و لا معين حينئذ لافتراض الإطلاق في مقابل التقييد.

و يمكن الجواب على هذا الاعتراض: بأن ذلك الظهور الحالى السياقي، لا يعنى سوى أن يكون كلامه وافيا بالدلالة على تمام ما وقع تحت لحاظه من المعانى؛ بحيث لا يكون هناك معنى لحظه المتكلم و لم يأت بما يدل عليه، لا أن كل ما لم يلحظه لابد أن يأتى بما يدل على عدم لحاظه فإن ذلك مما لا يقتضيه الظهور الحالى السياقي.

و عليه فإذا كان المتكلم قد أراد المقيد مع أنه لم ينصب قرينة على القيد، فهذا يعنى وقوع أمر تحت اللحاظ زائد على الطبيعة و هو تقيدها بالقيد؛ لأن المقيد يتميز بلحاظ زائد و لا يوجد في الكلام ما يبين هذا التقييد الذى وقع تحت اللحاظ.

و إذا كان المتكلم قد أراد المطلق فهذا لا يعنى وقوع شيء تحت اللحاظ زائدا على الطبيعة؛ لأن الإطلاق - كما تقدم - عبارة عن عدم لحاظ القيد.

فصح أن يقال: إن المتكلم لو كان قد أراد المقيد لما كان مبينا لتمام مراده؛ لأن القيد واقع تحت اللحاظ و ليس مدلولاً للفظ، و إذا كان مراده المطلق فقد بين تمام ما وقع تحت لحاظه؛ لأن نفس الإطلاق ليس واقعا تحت اللحاظ بل هو عدم لحاظ القيد الزائد.

و نستخلص من ذلك أننا بتوسط قرينة الحكمة نثبت الإطلاق، و نستغنى بذلك عن إثباته بالدلالة الوضعية عن طريق أخذه قيداً في المعنى الموضوع له اللفظ، ثم تطبيق قاعدة احترازية القيود عليه.

عدم دلالت وضعی بر اطلاق (یادآوری)

گفتیم که دو نظریه در مورد موضوع له اسم جنس^۱ وجود دارد:

(الف) موضوع له طبیعت مطلقه است؛ یعنی طبیعت به قید اطلاق، موضوع له است.

(ب) موضوع له، طبیعت بما هی و به عبارت دیگر، طبیعت مهمله است که هم با تقیید سازگار است و هم با اطلاق.

شهید صدر نظریه دوم را قول صحیح می‌دانند. طبق این، نظریه کلمه «بالوضع» دلالتی بر اطلاق ندارد و در موارد شک در اطلاق نمی‌توان با تمسک به دلالت وضعی و قاعده احترازیت قیود، اطلاق را در مقام مدلول تصدیقی جدی مولا، ثابت نمود؛ لذا برای اثبات اطلاق باید طریق دیگری پیدا کنیم.

قرینه حکمت

راه دیگری برای اثبات اطلاق وجود دارد که محققین این راه را «قرینه حکمت» نامیده‌اند. مراد از قرینه حکمت تمسک به دلالت تصدیقیه می‌باشد که با ظهور عرفی حالی به دست می‌آید؛ یعنی ظهور عرفی حال هر متکلمی این است که وی با کلام خود در مقام بیان تمام مرادش هست؛ پس اگر قیدی را ذکر نکند، معلوم می‌شود که آن را اراده نکرده است و با تمسک به این ظهور عرفی حال متکلم، اطلاق ثابت می‌شود.

توضیح: وقتی یک متکلم، کلامی را می‌گوید و بنای او در محاوراتش همانند بنای عقلاء و عرف می‌باشد، آن چه عرف از این کلام می‌فهمد این است که متکلم، اراده بیان تمام مرادش را داشته است؛ پس اگر بگوید: «أكرم الانسان» و آن را به قیدی مانند عدالت و علم، مقید نسازد، عرف از این کلام می‌فهمد که مراد متکلم، انسان مطلق و غیر مقید به علم و عدالت بوده است؛ زیرا اگر مرادش انسان عادل و یا انسان عالم بود، لازم بود که آن را در کلامش بیان نماید؛ پس از عدم بیان آن معلوم می‌شود که آن را اراده نیز نکرده است. حال اگر اراده کرده باشد اما آن را بیان نکرده باشد^۲، نقض غرض کرده است و بر خلاف بنای عرفی عمل نموده است، در حالی که ما فرض کردیم متکلم بر طبق بنا و متفاهم عرفی عمل می‌نماید.

نکته: قرینه حکمت^۳، اطلاق را در مرحله مدلول تصدیقی جدی ثابت می‌کند؛ زیرا اطلاق طبق این قاعده از معرفت حال متکلم – این که او در مقام بیان مراد جدی خویش است – به دست می‌آید.

قیاس قاعده قرینه حکمت و قاعده احترازیت قیود

^۱ اسمی که بر جنسی خاص وضع شده تا آن را از سایر اجناس متمایز کند. (ر.ک: نحو الوافی ج ۱، ص ۲۵۹)

^۲ در حالی که قدرت بر بیان آن دارد.

^۳ قرینه حکمت نیاز به چند مقدمه دارد:

(الف) موضوع بیان شده از جانب متکلم خالی از هر گونه قیدی باشد.

(ب) متکلم قادر به بیان قید باشد و آن را بیان نکند.

(ج) اصل در هر متکلمی این است که در مقام بیان تمام غرضش باشد.

(د) عدم ذکر قید همراه با اراده آن، نقض غرض باشد.

وجه شباهت: در قرینه حکمت همانند قاعده احترازیت قیود، بر ظهور عرفی حال متکلم اعتماد می‌شود و هر دو قاعده مدلول تصدیقی جدی متکلم را ثابت می‌کند.

وجه تفاوت: در قرینه حکمت، به نوعی از ظهور عرفی تمسک می‌شود که مفاد این ظهور عبارت است از این‌که: «هر آن‌چه را که متکلم بیان نکرده است، اراده نیز نکرده است.» اما در قرینه احترازیت قیود، به ظهور عرفی دیگری تمسک می‌شود که مفاد آن عبارت است از «هر قیدی را که متکلم در مدلول تصویری بیان نموده است اراده جدی نیز به آن قید دارد و آن قید در مدلول تصدیقی جدی وی دخیل می‌باشد». همین تمسک به دو ظهور عرفی حالی متفاوت، موجب شده است که این دو قاعده به صورت جدای از یکدیگر بیان گردند.

FG

نمودار مقایسه قاعده احترازیت قیود با قاعده قرینه حکمت

اثبات مدلول تصدیقی جدی کلام متکلم.

وجه شباهت

اعتماد بر ظهور عرفی حال متکلم.

ظهور عرفی در قاعده احترازیت قیود ← «کل ما قاله المتکلم یریده»

وجه تفاوت

ظهور عرفی در قاعده قرینه حکمت ← «کل ما لا یقوله المتکلم فهو لا یریده»

تطبیق

و الطريقة الأخری^۱ هی ما یسمیها المحققون المتأخرون بقرینة الحکمة، و طريقة دیگری (غیر از دلالت وضعی) برای اثبات اطلاق وجود دارد که محققین متأخر آن را «قرینه حکمت» نامیده‌اند.

و جوهرها^۲ التمسک بدلالة تصدیقية لظهور عرفی سیاقی آخر، غیر ذلک الظهور الحالی السیاقی الذی تعتمد علیه قاعدة احترازية القيود،

مفاد این قاعده قرینه حکمت عبارت است از تمسک به دلالت تصدیقیه کلام؛ و علت تمسک به دلالت تصدیقیه، ظهور عرفی سیاقی می‌باشد که این ظهور حالی سیاقی، غیر از آن ظهور حالی سیاقی است که قاعده احترازیت قیود بر آن اعتماد دارد.

^۱ یعنی: طريقة دیگری غیر از دلالت وضعی برای اثبات اطلاق در اسم جنس.

^۲ یعنی: مفاد؛ مرجع ضمیر: قاعده قرینه حکمت.

فقد عرفنا سابقاً أن هذه القاعدة^۱ تعتمد على ظهور عرفي سياقي مفاده: إن ما يقوله يريده حقيقة،

(زیرا) قبلاً شناختیم که قاعده احترازیت قیود بر ظهور عرفی سیاقی اعتماد دارد که مفاد این ظهور چنین است: «آنچه را که متکلم بیان کرده است حقیقتاً آن را اراده کرده است.»

و يوجد ظهور عرفي سياقي آخر مفاده: أن لا يكون شيء دخيلاً و قيدا في مراده^۲ الجدي و حكمه^۳ و لا يبينه^۴ باللفظ؛ (اما) ظهور عرفی سیاقی دیگری نیز وجود دارد که مفاد آن عبارت است از: «چیزی که متکلم به وسیله لفظ آن را بیان نکرده باشد در مراد جدی متکلم دخیل نیست و قید برای کلام او نخواهد بود.»

لأن ظاهر حال المتكلم أنه في مقام بيان تمام مراده الجدي بخطابه^۵، و حيث إن القيد ليس مبيناً في حالة^۶ عدم نصب قرينة على التقييد فهو^۷ إذا ليس داخلاً في المراد الجدي و الحكم الثابت،

زیرا ظاهر حال متکلم این است که با کلام خود در مقام بیان مراد جدی خویش است و چون در حالت عدم نصب قرینه بر تقييد، قیدی بیان نشده است، پس این قید بیان نشده نمی تواند در مراد جدی متکلم و حکمی که به سبب آن ثابت می شود، دخالت داشته باشد.

و هذا^۸ هو الإطلاق المطلوب.

و این (عدم دخالت قید ذکر نشده در کلام، در مدلول تصدیقی و مراد جدی)، آن اطلاقی است که به دنبالش بودیم.

و هكذا نلاحظ أن كلا من قرينة الحكمة التي تثبت الإطلاق و قاعدة احترازية القيود تبتني^۹ على ظهور عرفي سياقي حالي، غير الظهور العرفي السياقي الحالي التي تعتمد عليه الأخرى.

و هم چنین ملاحظه می کنیم که هر یک از دو قاعده قرینه حکمت (که اطلاق را اثبات می کند) و احترازیت قیود مبتنی بر ظهور حالی - غیر از ظهور حالی که آن قاعده دیگر بر آن مبتنی است - می باشد.

فالقاعدة^{۱۰} تبتني على ظهور حال المتكلم في^{۱۱} أن ما يقوله يريده،

^۱ یعنی: قاعده احترازیت قیود.

^۲ مرجع ضمیر: متکلم.

^۳ مرجع ضمیر: متکلم.

^۴ مرجع ضمیر: شیء.

^۵ مرجع ضمیر: متکلم.

^۶ متعلق: مبيناً.

^۷ مرجع ضمیر: القيد.

^۸ عدم دخالت قید ذکر نشده در کلام، در مدلول تصدیقی و مراد جدی.

^۹ خبر أن کلاً....

^{۱۰} یعنی: قاعده احترازیت قیود.

^{۱۱} متعلق: ظهور.

پس قاعده احترازیت قیود بر ظهور حال متکلم، بر این که «هر آن چه را که می‌گوید اراده نموده است» مبتنی می‌باشد

و قرینه‌الحکمة تبتنی علی ظهور حال المتکلم فی أن کل ما یكون قیداً فی مراده الجدی یقوله فی الکلام الذی صدر منه لإبراز ذلک المراد الجدی، اُی أنه فی مقام بیان تمام مراده الجدی بخطابه.

و قرینه حکمت مبتنی بر ظهور حال متکلم در این که هر قیدی که در مراد جدی او دخیل باشد در کلامی که برای ابراز مراد جدی از وی (متکلم) صادر می‌شود بیان می‌کند؛ یعنی متکلم هر قیدی را که در مراد جدی او دخالت داشته باشد - در زمانی که در مقام بیان تمام مراد جدی خویش به وسیله کلام و خطاب است -، بیان می‌کند.

Sco۱:۱۶:۰۳

اشکال: ابتناء قرینه حکمت بر مقدمه‌ای غیر حاصله

در بخش قبلی بیان شد که قرینه حکمت، مبتنی بر ظهور حال متکلم - در این که تمام مرادش را با کلام و خطاب خود بیان کرده است - می‌باشد؛ لذا آن چه را که متکلم در کلام خود بیان نکرده، اراده نکرده است. اشکالی که شاید بر این سخن گرفته شود این است که: این مقدمه - ظهور حال متکلم در این که وی در مقام بیان تمام مرادش هست - حاصل نیست؛ زیرا قبلاً شما قبول کردید که موضوع^۱ اسم جنس، طبیعت مهمله می‌باشد و اطلاق و تقييد، از نفس دلالت وضعی لفظ خارج است؛ لذا برای اراده هر یک از اطلاق و تقييد قرینه‌ای باید آورده شود، پس متکلم تمام مرادش را بیان نکرده است؛ زیرا یا مطلق مراد او بوده است و یا مقید، در حالی که نه قرینه‌ای بر اطلاق آورده است و نه قرینه‌ای بر تقييد؛ لذا اراده اطلاق نیز مخالف با ظهور کلام است؛ زیرا او از اسم جنس، مطلق را اراده کرده است؛ بدون این که قرینه‌ای بر اطلاق، اقامه نماید؛ همان گونه که اراده مقید، مخالف با ظهور عرفی کلام می‌باشد. به عبارت دیگر، آن چه را که متکلم از اسم جنس اراده کرده است، ماهیت مهمله و بما هی می‌باشد که نه قید اطلاق در آن اخذ شده است و نه قید تقييد؛ لذا حمل اسم جنس بر هر یک از اطلاق و تقييد نیاز به قرینه‌ای از خارج دارد.

تطبيق

و قد يعترض علی قرینه الحکمة هذه: بأن اللفظ إذا لم یکن یدل بالوضع إلا علی الطبيعة^۱ المحفوظة فی ضمن المقید و المطلق معاً، فلا دال علی الاطلاق، كما لا دال علی التقييد،

گاهی بر این قرینه حکمت اشکال شده است به این که، وقتی که لفظ دلالت وضعی بر غیر از طبیعت محفوظه‌ای که در ضمن مقید و مطلق ندارد، پس چیزی که دلالت بر اطلاق نماید وجود ندارد، چنان که دلالت کننده‌ای بر تقييد وجود ندارد.

مع أن أحدهما^۲ ثابت فی المراد الجدی جزماً؛ لأن موضوع الحکم فی المراد الجدی إما مطلق و إما مقید،

^۱ متعلق: یدل.

^۲ یکی از دو حالت اطلاق و تقييد

با این که قطعاً یکی از دو حالت اطلاق و تقييد در مراد جدی متکلم دخیل است؛ زیرا در مراد جدی متکلم موضوع حکم یا مطلق است و یا مقید.

و هذا^۲ یعنی أنه علی أی حال لم یبین تمام مراده بخطابه،

و این عدم قرینه بر اطلاق به این معناست که متکلم به هر حال تمام مراد خویش را با خطابش بیان نکرده است (یعنی در مقام بیان تمام مراد بودن متکلم که قرینه حکمت بر آن متوقف بوده، حاصل نیست)

و لا معین حیث لا افتراض^۳ الإطلاق فی مقابل التقييد.

و در این هنگام که قید اطلاق در کلام ذکر نشده است، دیگر چیزی که فرض اطلاق را در مقابل تقييد معین نماید، وجود نخواهد داشت.

Sco۲:۲۳:۳۵

جواب: معنای اطلاق «عدم لحاظ قید»

شهید صدر در مقام پاسخ به این اشکال می‌فرماید: مقدمه‌ای که قرینه حکمت بر آن اعتماد نموده است بدین صورت است که ظهور عرفی در این است که هر متکلمی در مقام بیان تمام مرادش می‌باشد؛ لذا آنچه را که بیان نکرده است مرادش نیست. مفاد این ظهور این نیست که متکلم باید برای هر آنچه در کلامش لحاظ نکرده است قرینه‌ای برای بیان عدم لحاظ بیاورد. قبلاً نیز ثابت کردیم که اطلاق، یک امر عدمی می‌باشد؛ یعنی اطلاق عبارت است از عدم لحاظ خصوصیت زائده‌ای بر طبیعت. تقييد هم یک امر وجودی است که عبارتست از لحاظ خصوصیت زائده بر طبیعت؛ لذا در تقييد علاوه بر لفظی که بر ماهیت مهمله دلالت دارد، به یک دلیل وجودی دیگر نیز نیاز است که بر قید دلالت کند؛ به خلاف اطلاق که نیاز به دلیل وجودی غیر از دلیلی که نفس طبیعت را ثابت می‌کند، نیست؛ زیرا اطلاق عبارتست از عدم لحاظ خصوصیت که این عدم لحاظ، یک امر عدمی است و برای اثبات آن نیازی به دلیل نیست. به عبارت دیگر، متکلم باید هر آنچه را که لحاظ کرده است، بیان کند و آنچه را که لحاظ نکرده، لازم نیست بیان کند و چون اطلاق به معنای عدم لحاظ قید است، لازم نیست که متکلم آن را بیان نماید. البته این که متکلم در مقام بیان تمام مرادش باشد، لازم است؛ زیرا از این در مقام بیان بودن و عدم لحاظ خصوصیت زائده، پی به عدم لحاظ که همان اطلاق است می‌بریم.

تطبیق

و یمکن الجواب علی هذا الاعتراض: بأن ذلک^۴ الظهور الحالی السیاقی لا یعنی^۱ سوی أن یکون کلامه وافياً بالدلالة علی تمام^۲ ما وقع تحت لحاظه من^۳ المعانی بحیث لا یکون هناك معنی لحظه^۴ المتکلم و^۵ لم یأت بما یدل علیه،

^۱ زیرا رابطه بین اطلاق و تقييد در مرحله ثبوت، تناقض است و لحاظ و عدم لحاظ با هم قابل ارتفاع نیستند. به عبارت دیگر، ارتفاع تقييض محال است.

^۲ مشارالیه: فلا دال علی الاطلاق، كما لا دال علی التقييد.

^۳ متعلق: معین.

^۴ مشارالیه: ظهور حالی سیاقی که قرینه حکمت بر آن مبتنی است.

و ممکن است این گونه به این اعتراض پاسخ داده شود که: آن ظهور حالی سیاقی (که قرینه حکمت بر آن اعتماد دارد) معناست که کلام متکلم هر معنایی را که او لحاظ کرده است، برساند، به گونه‌ای که معنایی نیست که متکلم آن را لحاظ کرده باشد، حال آن که لفظ و قرینه‌ای که دال بر آن، نیاورده باشد.

لا أن كل ما لم يلحظه لابد أن يأتي بما يدل على عدم لحاظه، فإن ذلك^۶ مما لا يقتضيه الظهور الحالی السیاقی. و (ظهور حالی سیاقی که قرینه حکمت بر آن متوقف است) به این معنا نیست که متکلم باید برای هر آنچه لحاظ نکرده است، لفظ یا قرینه‌ای که دلالت بر این عدم لحاظ کند، بیاورد؛ زیرا ظهور حالی سیاقی چنین اقتضایی ندارد. و علیه فإذا كان المتكلم قد أراد المقيّد مع أنه لم ينصب قرينة على القيد، فهذا^۸ یعنی وقوع أمر تحت اللحاظ، زائد على الطبيعة و هو^۹ تقیدها بالقید؛

بنابراین زمانی که متکلم، مقید را اراده کرده باشد و قرینه‌ای بر قید نصب نکند، این قصد و اراده قید به این معنا خواهد بود که متکلم قصد کرده است که چیزی را با لحاظی زائد بر طبیعت، ایجاد کند که آن چیز همان تقید طبیعت به قید است.

لأن المقيّد يتميز بلحاظ زائد و لا يوجد في الكلام ما يبين هذا التقيّد الذي وقع تحت اللحاظ. زیرا مقید به وسیله یک لحاظ زائد بر لحاظ طبیعت، متمیز می‌شود؛ در حالی که در کلام چیزی نیست که این تقید را که تحت لحاظ واقع می‌شود، بیان کند.

و إذا كان المتكلم قد أراد المطلق فهذا^{۱۰} لا یعنی وقوع شيء تحت اللحاظ زائداً على الطبيعة؛ لأن^{۱۱} الإطلاق – كما تقدم – عبارة عن عدم لحاظ القيد.

و زمانی که متکلم، مطلق را اراده کند، پس این اراده مطلق بدین معنا است که متکلم قصد نکرده چیزی را با لحاظی زائد بر طبیعت، ایجاد کند (بلکه عدم لحاظ را قصد کرده است)؛ زیرا همان‌طور که گذشت، اطلاق عبارت است از عدم لحاظ قید (نه لحاظ عدم قید).

^۱ یعنی: معنای آن نیست مگر این که....

^۲ متعلق: الدلالة.

^۳ بیان «ما وقع...»

^۴ مرجع ضمیر: معنی.

^۵ واو حالیه.

^۶ مرجع ضمیر: معنی.

^۷ أن كل ما لم يلحظه لابد أن يأتي بما يدل على عدم لحاظه.

^۸ مشارالیه: اراده قید.

^۹ مرجع ضمیر: وقوع امر...

^{۱۰} مشارالیه: اراده مطلق

^{۱۱} تعلیل «لا یعنی».

فصح أن يقال: إن المتكلم لو كان قد أراد المقيد لما كان مبيناً لتمام مراده؛ لأن القيد واقع تحت اللحاظ و ليس مدلولاً للفظ،

پس صحیح است که گفته شود اگر متکلم اراده مقید نموده است و قرینه‌ای بر آن نیاورد، تمام مرادش را بیان نکرده است؛ زیرا قید تحت لحاظ واقع می‌شود، در حالی که لفظی که دلالت بر آن کند (در کلام متکلم) وجود ندارد. و إذا كان مراده المطلق فقد بين تمام ما وقع تحت لحاظه؛ لأن نفس الإطلاق ليس واقعاً تحت اللحاظ، بل هو عدم لحاظ القيد الزائد.

و زمانی که مراد متکلم، مطلق باشد و (قرینه‌ای بر اطلاق و تقیید نیاورد)، صحیح است که گفته شود هر آنچه را که لحاظ نموده است، بیان کرده است؛ زیرا نفس اطلاق، تحت لحاظ واقع نمی‌شود، بلکه اطلاق عدم لحاظ، قید زائد می‌باشد.

و نستخلص من ذلك أننا بتوسط^۲ قرينة الحكمة نثبت الإطلاق،

خلاصه‌ای که از بحث اطلاق به دست آوردیم این است که ما اطلاق را به واسطه قرینه حکمت، ثابت می‌کنیم. و نستغنى بذلك عن إثباته^۳ بالدلالة الوضعية عن طريق أخذه^۴ قيدا في المعنى الموضوع له اللفظ، ثم تطبيق قاعدة احترازية القيود عليه.

و به سبب قرینه حکمت، از اثبات اطلاق به واسطه دلالت وضعی - به این نحو که اطلاق را قید در معنای موضوع^۱ لفظ بدانیم و قاعده احترازیت قیود را بر آن تطبیق کنیم - بی‌نیاز هستیم.

Scor: ۳۸.۳۴

^۱ مرجع ضمیر: الاطلاق.

^۲ یعنی: به واسطه

^۳ مرجع ضمیر: الاطلاق.

^۴ مرجع ضمیر: الاطلاق.

چکیده

۱. راه دیگری برای اثبات اطلاق برای اسم جنس وجود دارد که محققین این راه را «قرینه حکمت» نامیده‌اند. مراد از قرینه حکمت، تمسک به دلالت تصدیقیه می‌باشد که با ظهور عرفی حالی به دست می‌آید؛ یعنی ظهور عرفی حال هر متکلمی این است که وی با کلام خود در مقام بیان تمام مرادش هست. پس اگر قیدی را ذکر نکند، معلوم می‌شود که آن را اراده نکرده است و با تمسک به این ظهور عرفی حال متکلم، اطلاق ثابت می‌شود.
۲. وجه تفاوت قاعده احترازیت قیود با قاعده قرینه حکمت:

در قاعده احترازیت قیود، به ظهور عرفی تمسک می‌شود که مفاد آن عبارتست از «کل ما قاله المتکلم یریده»؛ اما در قاعده قرینه حکمت، به ظهور حالی تمسک می‌شود که مفاد آن عبارتست از «کل ما یقوله المتکلم فهو لا یریده».

۳. اطلاق عبارت است از عدم لحاظ خصوصیت زائده‌ای بر طبیعت و تقیید یک امر وجودی است که عبارت است از لحاظ خصوصیت زائده بر طبیعت؛ لذا در تقیید علاوه بر لفظی که بر ماهیت مهمله دلالت دارد، به یک دلیل وجودی دیگر نیز نیاز است که بر قید دلالت کند، به خلاف اطلاق که نیاز به دلیل وجودی غیر از دلیلی که نفس طبیعت را ثابت می‌کند، نیست.